

مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴/۳،
بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۳۱-۵۸

تداخل معنایی واژگان مترادف در ادبیات جاهلی و واژگان قرآن*

دکتر اعظم پرچم

استادیار دانشگاه اصفهان

Email: azamparcham@gmail.com

دکتر نصرالله شاملی

دانشیار دانشگاه اصفهان

Email: Dr-nasrollashameli@yahoo.com

چکیده

ترادف یک پدیده مشترک میان زبانهای مختلف است. زبان‌شناسان دنیا نظرات گوناگونی درباره‌ی آن داشته‌اند. از این رو، این بحث ابتدا در میان زبان‌شناسان عربی بررسی و سپس درباره‌ی گستره‌ی آن در قرآن کریم بحث می‌شود. پدیده ترادف موافقان و مخالفانی دارد که هرکدام دلایل خاص خود را دارند و سبب پیدایش این اختلاف، نبودن تعریفی جامع و مانع از ترادف بوده است. از طرف دیگر واژگان عربی در قرآن به واسطه بافت و سیاق آیات، تحولات معنایی گسترده‌ای پیدا کرده است.

این نوشتار با پژوهش در معانی برخی از واژه‌های مترادف در قرآن، درصدد است تداخل معنایی واژه‌های مربوطه را به جای ترادف کامل مطرح نماید که همین امر موجب تولید و تکثیر معنایی شده است. به عنوان مثال خوف و خشیت تداخل معنایی دارند ولی به سبب تغایر مفهومی نمی‌توانند کاملاً عین هم باشند اما در انسانهایی نظیر انبیای الهی که مظهر تجلی صفات پروردگارانند، خوف و خشیت مصداقاً در آنان به وحدت می‌رسد. از دستاوردهای تداخل معنایی، پیدایش شبکه‌های معنایی واژگان در قرآن است که مجموعه‌های سازمان دار با در هم پیوستگی بسیار از آن حاصل می‌آید. این شبکه‌های معنایی معارف نهفته در آیات را روشن کرده و اندیشه نظام دار بودن آن معارف را تقویت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، ترادف، تداخل معنایی، زبان‌شناسی، معنی‌شناسی، سیاق، واژگان ترس،

ادب جاهلی.

^{۱۰} تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۰۷/۱۲؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۹/۰۶/۲۷.

درآمد

در عصر جاهلی، واژگانی که از نظر فصاحت و بلاغت، بار معنایی بیشتری داشت مطمح نظر شاعران جاهلی قرار می‌گرفت، شاعران جاهلی و خطیبان نامدار، واژگانی را که امروز اصطلاحاً مترادف نامیده می‌شود، در اشعار مختلف چه در مدح و ذم و هجا و وصف به کار می‌گرفتند. یکی از حقایق مسلم زبان عرب جاهلی، آن بود که برای وصف بسیاری از پدیده‌های طبیعی، واژگان گوناگونی را در زبان به کار می‌گرفتند، مثلاً برای شتر صدها واژه به کار می‌رفت که همه آنها بر همین حیوان سواری دلالت می‌کرد (ثعالبی، ۱۳۹؛ بنت الشاطی، ۲۲۲).

پدیده ترادف در میان زبان‌شناسان عرب موافقان و مخالفانی دارد؛ برخی از طرفداران ترادف، مفهوم آن را گسترش داده و وقوع آن را به هیچ شرط مقید نساخته‌اند و برخی دیگر وقوع آن را به شرایطی مقید کرده‌اند تا کثرت وقوع آن را محدود سازند. مخالفان ترادف، اعتقاد به آن را حاکی از فقدان حس لغوی و قدرت نداشتن چنین حسی بر محدود کردن مدلولها و مشخص ساختن دقیق معانی الفاظ می‌شمردند و یا آن را زیادتی می‌دانند که هیچ فایده‌ای در آن نیست (ابن فارس، ۸؛ بنت الشاطی، ۲۲۱).

زبان‌شناسان معاصر وجود این اختلاف را به خاطر نبود تعریف دقیق و واضح از این پدیده دانسته‌اند و در بررسی اسباب پیدایش ترادف، این حقیقت را روشن ساخته‌اند که حقیقتاً ترادف در زبان وجود ندارد بلکه سودمندی این پدیده از آن جهت است که به توسعه و گسترش الفاظ کمک می‌کند و شاعر را در سرودن شعر در وزن و قافیه خاص یاری می‌کند و موارد تأکید و مبالغه در الفاظ را پوشش می‌دهد.

برخی از قرآن پژوهان معتقدند که پدیده ترادف در قرآن وجود ندارد، بلکه می‌توان آن را ترادف جزئی یا شبه ترادف دانست. در حقیقت معنی ترادف در قرآن، واژگان مرتبط در یک حوزه معنایی است که بافت و سیاق آیات از عوامل دخیله در آن

است (سید خضر، ۵۷؛ المنجد، ۲۲۶-۲۲۷؛ بنت الشاطی، ۲۲۶).^۱
تحقیق حاضر در قلمرو اعجاز لفظی قرآن قصد دارد ابتدا پدیده مترادف را در ادبیات جاهلی بررسی علمی کرده سپس همان بررسی را در حوزه قرآن پی گیرد تا گسترش معانی لغات عرب را در حوزه قرآن روشن نماید.

ترادف

شکی نیست که دلالت هر لفظ بر معنای خود در هیچ زبانی نمی‌تواند ذاتی باشد، بلکه از راه وضع و جعل است. از این رو، دلالت لفظی جزء دلالت وضعی محسوب می‌شود (مظفر، ۱۹/۱).

حقیقت وضع عبارت است از قرار دادن لفظ به ازای یک معنا و مخصوص کردن لفظ به آن معنا (همان). اصولیها وضع الفاظ را به اعتبار عقل به چهار قسمت تقسیم کرده‌اند:

۱. وضع خاص و موضوع له خاص؛ نظیر علی و جعفر و مریم.
۲. وضع عام و موضوع له عام؛ نظیر اسمهایی که بر جنس چیزی دلالت می‌کنند. چون آب، آسمان، ستاره، حیوان.
۳. وضع عام و موضوع له خاص؛ مانند حروف، اسماء اشاره، ضمائر و استفهام.
۴. وضع خاص و موضوع له عام؛ این قسم از نظر عقلی محال است و مثالی در این جا عقلاً متصور نیست (همان، ۲۱).

ظاهراً با جستجوی موشکافانه در هر زبان می‌توان گفت که هر لفظ حقیقتاً تنها یک معنا دارد و اگر یک لفظ دارای چندین معناست، باید آن را در سیر تحولات تاریخی یا تغییرهای دلالتی و اسباب دیگر جستجو کرد، زیرا یک لفظ در طول حیات خود و کاربرد آن نزد افراد یک زبان، تغییرهای گوناگونی را در معنای خود داشته است و این تغییرها، معانی مختلفی برای یک لفظ تولید می‌کند (مظفر، ۲۰/۱؛ المنجد، ۷۸-۷۹)؛

۱. سه نویسنده مذکور برای اثبات نظریه خویش هر کدام چندین واژه قرآنی را در حیطه مترادف با محور سیاق بررسی نموده و مفهوم خاص هر واژه را روشن کردند.

بنت الشاطی، (۲۲۱).

ترادف در لغت به معنای «تتابع» است. «ترادف الشیء» یعنی «تبع بعضه بعضاً» و آن به معنای آمدن چیزی است پس از چیز دیگر (ابن منظور، ۹/ ۱۱۴؛ ابن فارس، ۲/ ۵۰۳). پالمر در زبان‌شناسی، ترادف را «هم معنایی»^۱ به معنای «یکسانی معنا»^۲ نامیده است. این واژه‌ها یا هم معنا هستند یا در هم معنایی با یک دیگر قرار گرفته‌اند و او معتقد است که هم معنایی واقعی در میان واژه‌ها وجود ندارد و هیچ دو واژه‌ای دقیقاً یک معنا ندارند و میان آنها پنج تمایز قایل است.

نخست: گروهی از این واژه‌ها، به گونه‌های خاص زبان تعلق دارند.

برای مثال یکی از این دو واژه‌ی مترادف در منطقه‌ای بیشتر کاربرد دارد و واژه‌ی دیگر در منطقه‌ی دیگر.

دوم: چند واژه هم معنا در سبکها و کاربردهای مختلف هم معنا هستند. مثلاً لفظی در یک معنا ادبی باشد و لفظی در همان معنا در سبک محاوره‌ای و غیرادبی به کار رود. سوم: برخی از واژه‌ها تنها از نظر عاطفی یا سنجش معنایی، از یک دیگر متمایزند در حالی که معنایشان یکسان است. نظیر: دولت مرد و سیاست باز، صرفه جو و خسیس و مقتصد.

چهارم: برخی از واژه‌ها از نظر هم نشینی در محدودیت‌اند، یعنی آوردن واژه‌ای در ارتباط با واژه خاص میسر است. نظیر واژه raneid (فاسد) که برای گوشت خوک و کره به کار می‌رود و واژه addled (فاسد) فقط برای تخم‌مرغ و مغز کاربرد دارد.

پنجم: این طور به نظر می‌رسد که معنای برخی از واژه‌ها نزدیک به هم یا بر روی هم قرار می‌گیرد. یعنی این واژه‌ها در مفهومی سست در هم معنایی با یک دیگرند، نظیر واژه‌های «بالغ»، «به حد رشد رسیده»، «جا افتاده»، «کامل»، «شایسته».

-
1. Synonymy.
 2. sameness of meaning.

پالمر معتقد است دو واژه واقعاً هم معنا باید بتوانند در تمامی جایگاهها به جای یکدیگر بنشینند، ولی در این مفهوم واژه‌های کاملاً هم معنا اصلاً وجود خارجی ندارند و همین مسئله می‌تواند این نتیجه را داشته باشد که هیچ دو واژه‌ای یک معنای واحد ندارند (پالمر، ۱۰۵-۱۱۱).

ترادف در نزد زبان شناسان عرب

زبان‌شناس معروف عرب سیبویه در باره‌ی لفظ و معنا می‌گوید:
«گاهی در کلام عرب، اختلاف دو لفظ در دو معناست (همچون جلس و کتب) و گاه اختلاف دو لفظ در معنایی واحد است (مانند سیف و صارم) و گاه اتفاق در یک لفظ و اختلاف در چند معنا (مانند لفظ عین در معانی مختلف)» (۸/۱-۷).
ابن جنی هم ذیل عنوان «تعدادی الامثله و تلاقی المعانی» به آن پرداخته است و کلمه‌هایی چون «خلیقه، سحیه، طبیعه، غریزه و سلیقه» را نمونه آورده است (۱۱۸/۲).
فخر رازی «ترادف» را واژگانی می‌داند که به یک اعتبار بر یک چیز دلالت می‌کند (محسب، ۱۶۷؛ سیوطی، ۱/ ۴۰۲).

اولین کسی که نام ترادف را بر این پدیده نهاد، ابوالحسین احمد بن فارس در کتاب «الصاحبی» بوده است (سیوطی، ۴۰۱/۱).
طرفداران ترادف معتقدند که این پدیده از غنا، گستردگی و قدرت بر تصرف در زبان عربی حکایت می‌کند و چه بسیارند کسانی که به این ثروت لغوی افتخار می‌کنند و آن را یکی از ویژگیهای مهم زبان عربی می‌شمرند (بنت الشاطی، ۲۲۱).
در بین لغت شناسان عرب، میان وقوع پدیده مذکور، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد. از همان زمان که نخستین گروه از این لغت شناسان (در قرن دوم و سوم هجری) به جمع‌آوری واژگان مترادف از آثار فصیحان عرب شروع کردند، پژوهشگران و لغت شناسان عرب دسته‌بندی و تقسیم این مواد زبانی را به صور گوناگونی آغاز نمودند.
عده‌ای از آنان به این فکر افتادند تا آن دسته از واژه‌هایی را که هم معنا هستند، در

کتابهای مستقلی جمع‌آوری کنند و برخی از این دانشمندان، در جمع‌آوری این قبیل کلمات، مبالغه و افراط کردند و واژه‌های بسیاری را که کمترین ارتباطی با مترادف حقیقی نداشت، به عنوان مترادفات گرد آوردند.

از طرفداران ترادف می‌توان به فیروزآبادی اشاره کرد که کتابی به نام «الروض المسلوف فیما اسمان الی الوف» نوشته است، وی هم چنین کتابی درباره‌ی نامهای عسل نگاشته است (سیوطی، ۱/۴۰۷).

به ظاهر طرفداران ترادف دو دسته‌اند: دسته‌ای که مفهوم آن را گسترش داده و وقوع آن را به هیچ قیدی مقید نساخته‌اند. دسته دیگر وقوع آن را به شرایطی مقید کرده‌اند که کثرت وقوع آن را محدود می‌کند. از گروه اخیر، رازی محدود بودن ترادف را به تطابق دو معنا بدون کمترین تفاوت محدود کرده است. به نظر او «سیف» و «صارم» مترادف نیستند. چون، در دومی مفهوم برندگی که افزایش معناست، وجود دارد (ابراهیم انیس، ۱۷۵؛ مختار عمر، ۱۷۷).

از دلایل مهم طرفداران ترادف، حضور واژگان مترادف در زبان و اشعار جاهلی بود. شاعران عرب در قدیم الایام ابیاتی داشتند که الفاظ مترادف در آن آشکار بوده است نظیر:

الا حبذا هندٌ و أرض بها هندٌ و هندٌ أتى من دونها النأى و البعد^۱ (دیوان الحطینه، ۳۹).
در بیت بالا دو لفظ «بعد» و «نأی» مترادفند و در مصراع دوم هر دو به یک معنا آمده‌اند. از واژگان مترادف دیگر در ادبیات جاهلی «دهر» با واژه‌های هم معنایی خویش است چون «صروف‌الدهر»، «حدثان»، «ریب»، «ریب‌الدهر»، «ریب‌الزمان» و «بنات‌الدهر». دهر به معنای چیزی تیره و اسرارآمیز که سلطه ستمگرانه خود را بر سراسر زندگی آدمی گسترش می‌داد که نام «سرنوشت» و «قسمت» بر آن اطلاق می‌شود (ایزوتسو، ۱۵۹ به نقل از دیوان عمرو بن قمیئه). در جای دیگر واژگانی چون «منیه» و «حمام» و

۱. هان بدان که بر هند (سرزمین افسانه‌ای) بدون هند (محبوبه من) تا چه میزان دور است.

«حمه» به معنای مرگ است ولی معنای آنها به سادگی مرگ نیست بلکه آخرین و نیرومندترین تجلی قدرت دهر است (همان، ۱۶۰ به نقل از دیوان الهذلیین). همچنین وجود معاجم بزرگ عربی نظیر: «العین» و «الکتاب» که به واژگان مترادف پرداخته، از دلایل ترادف بوده است.

بنابراین تا قبل از قرن سوم پدیده ترادف از حقایق مسلم زبان عربی بود (المنجد، ۳۶). اما افراط و زیاده‌روی معتقدان به ترادف، در بزرگ جلوه دادن این پدیده، به پیدایش نظریه مخالفت با ترادف منجر شد و افرادی با آن مخالفت کردند. از جمله: ابوعبدالله محمد بن زیاد اعرابی، ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب، ابو محمد عبدالله بن جعفر درستویه، ابو علی فارسی و احمد بن فارس (عبدالطوب، ۳۵۲).

احمد بن یحیی معتقد است که هر لفظی بار معنایی را بر دوش خود حمل می‌کند که لفظ دیگر، آن را ندارد. مثلاً در واژه «ذهب» معنایی نهفته است که در واژه «مضی» نیست (سیوطی، ۳۵۳/۱).

ابن درستویه از مخالفان ترادف دلایلی مطرح کرده است از جمله: حکمت وضع لغت. به عقیده او لغات، در همه دنیا توقیفی هستند و به آیه «عَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۲۱) استناد جسته است یعنی تمام اسمهای وضع شده در جهان از طرف یک واضع علیم و حکیم است در حالی که برای «الاسماء» معانی مختلفی در تفسیر آمده است. دلیل دوم آن است که پدیده ی ترادف با عقل و قیاس منطقی منافات دارد. برخی از زبان شناسان در جواب او گفته‌اند که طبیعت لغت با عقل و قیاس منطقی متفاوت است زیرا واژه‌ها در طی زمانهای زیاد، به تحول معنایی دچار گشته و از آن معنای اولیه خود دور شدند (المنجد، ۴۷-۴۵).

ابن انباری، در کتاب «الاضداد» چنین می‌گوید که در ورای تعدد الفاظ برای معنایی واحد، علت لغوی خاصی نهفته است؛ چه در زبان عربی هر لفظی تفاوت معنایی هر چند اندک با لفظ دیگر دارد و گاه نیز این تفاوت چنان دقیق است که جز کسانی که به

زبان عربی آگاهی کامل دارند، بدان پی نمی‌برند (بنت الشاطی، ۲۲۴). ابوهلال عسکری کتاب خود، «فروق اللغه» را بدان هدف تألیف کرد که در آن، تفاوت مدلول و معنای کلماتی را بیان کند که آنها را مرادف یک دیگر خوانده‌اند و به قول مبرد اشاره می‌کند در آیه: «لکل جعلنا منکم شرعاً و منهاجاً» که «شرعه» بر «منهاج» عطف شده، زیرا «شرعه» برای آغاز هر چیز و «منهاج» برای قسمت فراخ و عمده آن به کار می‌رود. دو شیء هر چند در حقیقت به یک شیء برگردند، زمانی بر یک‌دیگر عطف می‌شوند که در یکی از آنها مفهومی متفاوت با آنچه در دیگری هست، وجود داشته باشد؛ اما اگر همان مفهومی که از واژه دوم اراده می‌شود، از اولی نیز اراده شود، این عطف خطاست (عسگری، ۱۳).

به نظر ابوهلال چنانچه دو واژه، در یکی از موارد نظیر: استعمال، صفات، تأویل، حروف تعدی، نقیض، اشتقاق، صیغه و ضبط با هم فرق داشته باشند، مترادف دانسته نمی‌شوند (همان، ۱۶-۱۷).

فرق در استعمال نظیر «علم» و «معرفت». علم دو مفعول می‌گیرد، اما معرفت یک مفعول می‌خواهد.

فرق در صفات مانند «حلم» و «امهال». «حلم» تنها به حسن متصف می‌شود اما «امهال» هم به حسن و هم به قبح متصف می‌گردد.

فرق در «تأویل» مانند «مزاح» و «استهزاء». «مزاح» به تحقیر مزاح شونده نمی‌انجامد؛ لکن «استهزاء» به تحقیر استهزاء شونده می‌انجامد.

فرق در حروف تعدی مانند «عفو» و «غفران». «عفو» با عن متعدی می‌شود (عفوت عنه)، اما «غفران» با لام (غفرت له) متعدی می‌گردد.

فرق در نقیضین همچون «حفظ» و «رعایت» که نقیض حفظ «اضاعه» (تباه کردن) نامیده می‌شود، لکن نقیض «رعایت»، اهمال نام دارد به معنای «وانهادن».

فرق در اشتقاق نظیر «سیاست» و «تدبیر» است، «سیاست» از ساس یسوس سوس

و تدبیر از ریشه «دبر» اشتقاق یافته است.

فرق در صیغه مانند «استفهام» و «سؤال» است. اولی مزید و دومی ثلاثی مجرد است.

فرق در ضبط مانند «ضَعْف» و «ضُعْف» یا «جَهْد» و «جُهد» است.

دیدگاه معاصران

در میان زبان شناسان متقدم این نکته روشن می شود که در حقیقت تعریف دقیق و واضحی از این پدیده وجود نداشته است که موجب پیدایش اختلاف و دو دستگی شده است. اما بین زبان شناسان معاصر، در ترادف جزئی و شبه ترادف اختلاف نیست و در حقیقت اختلاف به ترادف کامل یا تشابه مربوط می شود. بیشتر زبان شناسان، منکر ترادف کامل هستند (مختار عمر، ۱۸۱-۱۸۲). ترادف کامل ممکن است برای طرفداران هم معنایی تحلیلی تحقق یابد، واژه‌ای با مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی مفهوم خود، هم معنی تلقی شود. برای مثال، «عمو» و «برادر پدر»، «دختر عمو» و «عموزاده‌ی مؤنث» (مختار عمر، ۱۸۶؛ صفوی، ۱۰۸). یا اینکه بسیاری از واژگان که شفافیت ندارند و از هر معنای اضافی خالی هستند جایگزینی میان چنین واژگانی صورت می‌گیرد مانند «وارد و خلف»، «قدّام و امام» و «ساحه و فناء» (مختار عمر، ۱۸۶).

یکی از معاصران تعریف دقیق‌تری از ترادف ارائه داده است که این تعریف به بررسی بیشتری نیاز دارد.

«دو لفظ مفرد که اصالتاً و به طور مستقل و به یک اعتبار و در یک محیط زبانی بر یک معنای حقیقی دلالت کند، مترادف نامیده می‌شود»^۱.

قید «اصالت» در تعریف المنجد به منظور پرهیز از لغات تطور یافته در تاریخ واژه‌های یک زبان است. قید «مستقل» به منزله دور کردن توابع و تأکیدها از مترادفات

۱. «الترادف عندنا أن يَدُلَّ لفظان مفردان فأكثر دلالة حقیقیه اصیله ، مستقلة علی معنی واحد، باعتبار واحد و فی بیئه لغویه واحده» (المنجد، ۳۵).

است، همچنین شرط اعتبار به منزله جدا کردن الفاظی است که بر ذات و صفت دلالت دارند؛ نظیر آنچه درباره‌ی «سیف» و «صارم» و «مهند» گفته شده است.

محیط زبانی واحد از آن جهت است که الفاظ با معانی واحد را در محیطهای مختلف خارج سازد. نظیر: «اضطراب» که یک واژه عربی است و «پیشانی» واژه فارسی است که هر دو، در زبان فارسی به کار می‌روند و واژه انگلیسی معادل آنها «استرس» نیز کاربرد دارد.

به همین دلیل در پدیده ترادف، زبان شناسان معاصر سعی می‌کنند اسباب پیدایش ترادف در زبان را بیان کنند که پس از بیان آنها حقیقت ترادف در میان آنها نفی می‌شود. ۱. وضع اولیه واژه‌ها: ابن جنی اشاره کرده است که گاهی قبیله‌ای دو لفظ مساوی را برای یک معنای واحد به کار برده است. زیرا عرب در اوزان اشعار و وسعت تصرف در عبارات بدان نیاز داشته است (ابن جنی، ۳۷۳/۱).

۲. تداخل لهجه‌ها: یعنی لفظی از یک لهجه را با هم معنای آن در لهجه دیگر مترادف می‌دانستند. اما امروز بر این باورند که باید دو لفظ محیط زبانی یکسانی داشته باشند.

۳. وام‌گیری از دیگر زبانها: یعنی دو لفظ هم معنا از دو زبان مختلف نظیر واژه‌های معرّب در ادبیات جاهلی و قرآن.

۴. دگرگونیهای لغوی که بر دو نوع است:

الف) دگرگونیهای آوایی (صوتی): عبارتند از: قلب (مانند: جذب و جذب)، ابدال یا تغییر حروف (مانند: صراط، سراط، زراط)، تعجیم (مانند: توانایی نداشتن عجمها در تلفظ یک واژه چون اعطی که اشتبهاً خوانده می‌شود آتی)، حذف به جهت تخفیف (مانند: إسئل و سل).

ب) دگرگونیهای دلالی

الف. به کار بردن صفات غالب به جای اسمها در اشعار به دلیل ضرورت شعری

نظیر صفات «صارم» و «مهند» برای سیف.

ب. تصحیف: یعنی تبدیل حروف نقطه دار به بی نقطه و بالعکس مانند دو واژه «حس» و «جس» و یا دو واژه «مرح» و «مرخ».

ج. تحریف: یعنی تغییر حرکات مثل: «گره» و «گره»، «ضعف»، «ضعف».

۵- وهم و خطا: به معنای خطا در شنیدن، فهمیدن و برگرداندن صیغه‌های صرفی مثل اینکه به اشتباه «فیل» با وزنه‌های مکسر به صورت «فیول» و «افیال» جمع بسته می‌شود و با جمع اصلی این کلمه «فيله» مترادف، قرار داده شود (المنجد، ۸۵).

در تمام موارد مذکور حقیقتاً پدیده ترادف وجود ندارد ولی نکته‌ای که اهمیت دارد، آن است که نفی اسباب ترادف به منزله نفی سودمندی ترادف نیست. زیرا ترادف به توسعه و گسترش الفاظ کمک می‌کند همچنین شاعر را در سرودن شعر در وزن و قافیه خاص یاری می‌کند و موارد تأکید و مبالغه در الفاظ را پوشش می‌دهد و تعبیر مختلف را برای مفاهیم مهیا می‌سازد ولی این منافع و فواید نمی‌تواند شرط مطمئنی برای اثبات وقوع ترادف در زبان به حساب آید.

به عبارتی دیگر بین وقوع ترادف در لغت و فوائد آن، فرق آشکار وجود دارد همچنان که بسیاری از این فوائد بر ترادف کامل در واقعیت لغوی صدق نمی‌کند. زیرا شاعری که در آوردن وزن و نویسنده در سجع و خطیب در سخنرانی به ترادف پناه می‌برد، غالباً از ترادف جزئی یا شبه ترادف و یا تقارب معنایی میان واژه‌ها استفاده می‌کند در حالی که ترادف کامل در میان واژه‌ها خیلی کم است ظاهراً این ترادف، پدیده‌ای است که در اکثر زبانها وجود دارد که به خاطر فواید و منافی که برای آن زبان داشته است آن زبان را غنی و گسترده کرده است اما این فواید نمی‌تواند منشأ پیدایش ترادف کامل^۱ و کثرت وقوع آن باشد.

1. perfect synonymy, complete synonymy.

اقسام مترادف

بسیاری از معاصران میان انواع مختلف مترادف و شبه مترادف، به شکل زیر تمایز می‌افکنند:

الف- مترادف کامل (Complete-synonymy):

زمانی است که دو لفظ به طور کامل با هم منطبق باشند و اهل زبان هیچ تفاوتی بین آنها احساس نکنند. بنابراین آزادانه در میان تمام بافتها، مبادله انجام می‌دهند.

ب- شبه مترادف (near-synonymy):

زمانی است که دو لفظ چنان به هم نزدیک باشند که برای غیر متخصص تفکیک بین آنها دشوار باشد و بنابراین بسیاری از مردم آنها را بی‌محابا و غافل از این تفاوت، به کار می‌برند. نظیر کلمات: «عام، سنه، حول و ..» که هر سه آنها در یک سطح زبان یعنی قرآن کریم آمده‌اند.

ج- تقارب معنایی (semantic-relation):

این امر زمانی تحقق می‌یابد که معانی به هم نزدیک باشند اما حداقل با یک نشانه مهم هر لفظ با لفظ دیگر. برای این مورد می‌توان به واژگان هر حوزه معنایی به طور مستقل اشاره کرد؛ به ویژه آن‌گاه که دایره حوزه را محدود و به تعداد مشخصی از واژگان بسنده کنیم. نظیر دو کلمه «حلم» و «رؤیا» که هر دو از واژگان قرآنی هستند (بنت الشاطی، ۲۲۶).

د- استلزام (entailment): یعنی مسئله ترتب، به عبارت دیگر می‌توان چنین

تعریف کرد:

A مستلزم A' است؛ هرگاه در تمام موارد ممکن که در آن A صادق است، A'

هم صادق است. برای مثال جمله: «محمد ساعت ده از بسترش برخاست». این جمله لازمه‌اش این است که «محمد قبل از ساعت ده در بسترش بوده است».

ه- به کارگیری تعبیر مشابه یا جمله‌های مترادف (paraphrase):

زمانی است که دو جمله، همان معنا را در یک زبان داشته باشند (قلوبنا غلف؛

ختم الله علی قلوبهم، طبع الله علی قلوبهم) که از آن به متشابه القرآن یاد می‌شود.

و- ترجمه (translation):

وقتی که دو تعبیر یا دو جمله در دو زبان یا در یک زبان هنگام اختلاف سطح گفتار، با هم مطابق باشند. یعنی متن علمی به زبان رایج یا متن شعری به نثر ترجمه شود.

ز- تفسیر (interpretation):

هر تفسیر ترجمه است نه بر عکس به طوری که درجه فهم یک زبان از شخصی به شخص دیگر متفاوت است و آنچه که تفسیر شخصی به شمار می‌آید گاهی برای شخص دیگر، تفسیر محسوب نمی‌شود (مختار عمر، ۱۷۹-۱۸۰).

تداخل معنایی واژگان در قرآن کریم

با توجه به بررسی واژه‌های به ظاهر مترادف در قرآن می‌توان به این باور دست یافت که چنانچه در قرآن واژه‌ای به جای واژه دیگر جایگزین شود، دقیقاً نمی‌تواند همان معنا را داشته باشد. از عوامل مهم کشف معنای واژگان، عامل بافت و سیاق آیه است. در قرآن الفاظ به گونه‌ای سازماندهی شده‌اند که علاوه بر معنای خاص لفظ در جای خودش، شعاع و تأثیر در حوزه، موجب تبدیل آن معنای اصلی و خاص به معنای جدید نیز می‌شود. نکته‌ای که اهمیت دارد، آن است که دلالت الفاظ قرآن بر معنای مختلف، تنها استعمال لفظ در غیر ما وُضِعَ له نیست، تا بر اثر مجازگویی تکثیر معنایی ممکن شود؛ زیرا تکثیر معنایی یک لفظ، ملاحظه جایگاه معنای لغوی آن لفظ از یک وجه و تصور بافت یا سیاق درونی و بیرونی آیه‌ای است که این لفظ در آن قرار دارد از وجه دیگر، موجب تولید و تکثیر معنای جدید خواهد شد.

موضوع بافت و سیاق در پژوهشهای قرآنی، بسیار اهمیت دارد و در برخی از موارد تنها راه رسیدن به دلالت الفاظ بر معنای است. از این رو این عامل در تبیین دقیق واژه‌های به ظاهر مترادف تأثیر بسزایی دارد. زرکشی فصلی از کتابش را درباره‌ی اموری که هنگام مشکل شدن به تعیین معنا کمک می‌کند، نوشته است:

«چهارم: سیاق (بافت) است که به تبیین امور مجمل و تخصیص دادن عام و مقید نمودن مطلق و تنوع دلالت رهنمون می‌شود و این از بزرگ‌ترین قرینه‌هایی است که بر مراد متکلم دلالت می‌کند و هر کس که این را وانهد، در دیدگاه‌هایش به اشتباه دچار می‌شود. به ﴿ذق إنک انت العزیز الکریم﴾ بنگر تا دریابی که چگونه بافت آن بر ذلیل و حقیر بودن دلالت دارد» (زرکشی، ۲۸۸/۲).

بافت، بافت زبانی آیه، قراین حالی و مقالی، بافت موقعیت یا شأن نزول و بافت عمومی قرآن را شامل می‌شود. بنابراین آنچه به اسم واژگان مترادف وجود دارد در حقیقت تطورات معنایی یک واژه است که بر حسب سیاق، دارای مصادیق مختلف شده‌اند. از این رو، تداخل معنایی واژگان که به واسطه عوامل مختلف ایجاد شده است، در واژگان به ظاهر مترادف نقش مهمی دارد.^۱

برای روشن شدن مطلب به تحلیل واژگانی پرداخته می‌شود که بر انواع ترس دلالت می‌کند.^۲

واژه‌های: خوف، خشیت، رهبه، فزع، وجل، تقوی، رعب و جبن.

این واژه‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: واژگانی که ترس در آنها جنبه مثبت و ارزشی دارد؛ نظیر: خشیت، تقوی و وجل.

دسته دوم: واژگانی که هم معنای ترس در آنها گاهی جنبه مثبت و ارزشی و گاهی بر عکس آن است نظیر: خوف، رهبه و فزع.

دسته سوم: واژگانی که هم معنای ترس در آنها جنبه منفی دارد نظیر: رعب، جبن.

۱. همان‌طور که در قسمت درآمد آمد، در کتب برخی از قرآن پژوهان، واژگان مترادف در حیطه سیاق آیات بررسی شده و ترادف کامل در آن نفی گردیده و معنای هر واژه از دیگری تفکیک شده است نظیر: کتاب «الترادف فی القرآن» (۱۳۶-۲۲۶) و کتاب «من الاعجاز اللغوی للقرآن الکریم» (۶۰-۱۲۰) و کتاب «اعجاز بیانی قرآن» (۲۲۶-۲۵۲).

۲. بررسی لغوی و سیاق قرآن واژه‌های مربوط به ترس به طور جمعی به این مقاله اختصاص دارد که در کتب مربوط به ترادف در قرآن نیامده است.

خشیت: در قرآن ترس آمیخته با تعظیم در برابر خداوند است که از روی علم و آگاهی است ﴿إنما يخشى الله من عباده العلماء﴾ و به همین دلیل گاهی خشیت به جای ماده علم به کار می‌رود ﴿فخشينا أن يرهقهما﴾ (کهف/۸۰) (ابن منظور، ۲۲۸/۱۴).

در تفسیر آیه ﴿الذين يبلغون رسالات الله ويخشونه ولا يخشون احداً إلا الله و كفى بالله حسيباً﴾ (احزاب/۳۹) آمده است که خشیت حالت قلبی است و کلمه خوف به معنای امری است عملی از این رو خوف به انبیاء نسبت داده می‌شود و خشیت از غیر خدا را نمی‌توان به ایشان نسبت داد (طباطبایی، ۴۸۵/۱۶).

بانو امین در تفسیر آیه فوق می‌نویسد:

«خوف با خشیت متفاوت است. خوف در مواردی است که انسان از چیزی که منافی با اوست فرار می‌کند، خواه امر وجودی باشد مثل فرار از شیر یا دشمن یا امری عدمی مثل فرار از مرگ. اگر چه مرگ امر عدمی نیست بلکه عدم نما است ولی خشیت یک حالت نفسانی است که از ادراک امر بزرگی در روحیه انسان پدید می‌آید و تشنج در اعضاء و انقباض قلب از آثار آن است و این حالت مخصوص عارفین بالله است که در حالت توجه و فکر روی می‌دهد و مقتضی ارتباط و نزدیکی است و انس آور است نه این‌که فرار آور باشد ولی خشیت بر امر عدمی هم اطلاق شده نظیر (خشية الاملاق)» (۳۴۸/۸).

تقوی: در مفردات آمده است که «وقایه» به معنای حفظ شیء است از چیزی که به او آزار و ضرر می‌رساند. تقوی در عرف شرع حفظ نفس از گناه کار شدن آن است و این با ترک محظورات به دست می‌آید و به وسیله ترک برخی از مباحات کامل می‌شود، زیرا روایت کرده‌اند حرام و حلال مشخص است و هر کس پیرامون و اطراف مرز قدم گذارد، سزاوار افتادن در آن است (راغب اصفهانی، ۵۶۸).

تقوی از نوع ترس مثبت است و به خداوند تعلق دارد هر چند به قیامت و عذاب مربوط شده باشد.

﴿فمن اتقى و اصلح فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون﴾ (اعراف/۳۵)

﴿وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً﴾ (زمر/۷۳)

﴿واتقوا يوماً ترجعون فيه الى الله﴾ (بقره/۲۸۱)

مفسران قرآن، تقوی را در برخی از آیات، عبادت و پرستش خدا معنا کرده‌اند نظیر: ﴿أن أندرأ أنه لا اله الا أنا فاتقون﴾ یعنی فاعبدون (طباطبایی، ۱۲/۳۰۴؛ بروسوی، ۵-۴/۵).

برخی از تفاسیر واژه تقوی را در آیه: ﴿و الله ما فى السماوات و الارض و لقد وصینا الذین اوتوا الكتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله و ان تکفروا فإن الله ما فى السماوات و ما فى الأرض و کان الله غنیاً حمیداً﴾ (نساء/۱۳۱) به معنای توحید و رسیدن به مقام آن و اطاعت پروردگار گرفته‌اند (میبدی، ۲-۷۰۹-۷۰۸؛ طوسی، ۳/۳۵۱؛ طباطبایی، ۵/۱۶۴؛ طبرسی، ۲/۱۲۲).

در حقیقت معانی مذکور مراتبی از خشیت الهی است و در اینجا تداخل معنایی واژه‌های خوف از خداوند و خشیت از او و تقوی در مراتب طولی ترس از پروردگار با هم مرتبطند.

وجل: درباره‌ی کسی به کار می‌رود که از چیزی احساس خطر می‌کند و دلهره و اضطراب دارد «وجل» ترس ممدوح است که در رفتار مؤمنان و حتی پیامبران دیده می‌شود. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿إنما المؤمنون الذین إذا ذکر الله وجلت قلوبهم و إذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً و علی ربهم یتوکلون الذین یقیمون الصلوة و ما رزقناهم ینفقون اولئک هم المؤمنون حقاً لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم﴾ (انفال/۴-۲).

هم‌نشین شدن واژه «وجل» با واژه‌های دیگر در آیه مذکور و آیات قبل، عظمت این ترس را نشان می‌دهد. علامه طباطبایی می‌فرماید:

«هرگاه نور ایمان به طور تدریجی بر قلب بتابد، قلب متأثر می‌شود و ترس و خشیت

به هنگام ذکر الهی به او دست می‌دهد و پیوسته این ایمان افزایش می‌یابد تا آنکه به مرحله یقین می‌رسد و مقام پروردگار و مقام خویش را می‌شناسد و بنده در عبودیت خالص می‌شود و شیوه عملی آن نماز است و به برطرف کردن حوایج مردم اقدام می‌کند که همان انفاق مال و علم است» (۹/۱۲ - ۱۰).

در آیه‌ای دیگر آمده است: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ (مؤمنون/۶۰).

علامه می‌فرماید:

«مؤمنان با قلبی ترسان انفاق می‌کنند و اعمال صالح را انجام می‌دهند آنان می‌دانند که به خدا رجوع خواهند کرد و این ذکر و یادآوری بازگشت به خدا همراه با ترس از اوست» (۴۰/۱۵).

در جایی دیگر ترس حضرت ابراهیم از ورود فرشتگان با عنوان «وجل» آمده است: ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ أَنَا مُنْكَمَّ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ (حجر/۵۲-۵۳).

در بافت و سیاق آیات مذکور، این نکته روشن می‌شود که «وجل» در لغت عرب که به معنای دلهره و اضطراب بوده، این ترس چنان عظمت می‌یابد که با شناخت مقام پروردگار و رسیدن به مرحله یقین، قرین می‌شود و در آخر بنده را در عبودیت، خالص می‌کند. سیاق کلمات یا هم نشینی واژه «وجل» با واژه‌های دیگر در آیات دوم تا چهارم انفال نظیر: ذکر، تلاوت، ایمان، توکل، اقامه صلوة و انفاق، به عظمت این ترس می‌افزاید و حوزه معنایی‌اش را گسترش می‌دهد.

خوف: در لغت به معنای انتظار ناخوشایند از یک نشانه مظنون یا معلوم است. «خوف» هم مقابل واژه «رجاء» و «طمع» است که این دو به معنای انتظار خوشایند از یک نشانه مظنون یا معلوم است (راغب اصفهانی، ۱۶۱) و هم مقابل واژه «أمن» است. خوف در لایه مثبت عبارت است از:

﴿تتجافی جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً وطمئناً﴾ (سجده/۱۶)
 ﴿و يرجون رحمته و يخافون عذابه﴾ (اسراء/۵۷)
 و در لایه‌های منفی عبارت است از:
 ﴿إنما ذلكم الشيطان يخوف اوليائه فلا تخافوهم و خافون إن كنتم مؤمنين﴾
 (آل عمران/۱۷۵)

ترس دوست‌داران شیطان از او با ترس از خدا و ترس از عذاب او متفاوت است. ترس عوام همان خوف لغوی است و اما ترس خواص همان خشیت است زیرا فقط خدا را بزرگ می‌دارند. بنابراین خوف از خداوند که درجات و مراتب مختلف دارد و در جایی با واژه خشیت تداخل معنایی پیدا کرده زیرا معرفت انبیا به مقام احدیت از تمام مردم زیادتر است؛ از این رو، ایشان بیشتر از تمام خلق، از خداوند ترس دارند و یقین دارند که تمام امور به دست قدرت خداوند انجام می‌گیرد (امین، ۲۳۴/۸). حوزه خوف در امور مادی دنیایی و یا ترس انسانها از شیاطین با ترس از خدا کاملاً جداست. رهبه: ترس همراه با خویشتن‌داری و اضطراب است.

﴿لأنتم اشد رهبة في صدورهم من الله ذلك بأنهم قوم لا يفقهون﴾ (حشر/۱۳)

آیه منافقان را وصف می‌کند که از مؤمنان بیشتر از خدا می‌ترسند زیرا نمی‌فهمند و تعقل نمی‌کنند و روشن است که این ترس به معنای اضطراب و دلهره است. در تفسیر آمده است که این افراد از خداوند هیچ خوفی ندارند و از مؤمنان بیشتر می‌ترسند و بلاهای دنیوی را به اسباب ظاهریه مستند می‌دانند (طیب، ۴۷۷/۱۲؛ مکارم، ۵۳۰/۲۳؛ طباطبایی، ۳۶۷/۱۹).

منافقان از آن جهت که مردمی نادانند به هنگام رویارویی با مؤمنان به شدت می‌ترسند و از آنان اعراض می‌کنند.

«رهبه» در لایه مثبت:

﴿فاستجبنا له و وهبنا له يحيى و أصلحنا له ووجه إنهم كانوا يسارعون في الخيرات و

یدعوننا رغباً و رهباً و كانوا لنا خاشعین» (انبیاء/۹۰)

در آیه مذکور «رهباً» با واژه «رغب» و «خاشع» هم نشین گشته است.^۱ در تفسیر آمده که «رغباً» و «رهباً» هر دو مصدر و به ترتیب، به معنای امید و ترسند یعنی خدا را از سر حضور می‌خوانند در حالی که در مقابل عظمت الهی خاشع و متواضع و ترسناک بودند زیرا که معرفت به مقام ربوبیت و عظمت الهی چنان بر قلبشان غالب گردیده بود که به بدن خاضع و به قلب خاشع بودند (بانو امین، ۲۹۷/۱۰).

رعب: در لغت به معنای از شدت ترس رها شدن و بریدن است^۲ (راغب، ۲۰۳).

و در قرآن در همین مفهوم منفی به کار رفته است.

﴿سئل فی قلوب الذین کفروا الرعب﴾ (آل عمران/۱۵۱)

﴿و قذف فی قلوبهم الرعب﴾ (احزاب/۲۶)

﴿لملئت منهم رعباً﴾ (کهف/۱۸)

فزع: به معنای انقباضی است که به انسان در حال ترس دست می‌دهد و از جنس جزع است. تعبیر «فزع من الله» نداریم بلکه درباره‌ی آتش جهنم به کار می‌رود. مفسران این فزع بزرگ را ترس و وحشت در هنگام نفخه صور و دگرگونیهای پایان این جهان و وحشتهای روز قیامت دانسته‌اند (مکارم، ۵۱/۱۳؛ طیب، ۲۵/۹).

﴿لایحزنهم الفزع الاکبر﴾ (انبیاء/۱۰۳)

﴿و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السماوات و من فی الارض إلا من شاء الله و کل أتوه

داخرین﴾ (نمل/۸۷) ﴿من جاء بالحسنه فله منها و هم من فزع یومئذ آمنون﴾ (نمل/۸۹)

جبن: ترسی از نوع ضعف قلب است که در قرآن به کار نرفته است. این واژه در

مقابل شجاعت است و با تأخیر و پرهیز ملازم است.

۱. روابط هم نشینی یکی از نشانه‌های زبانی است که به ترکیب کلمات در جمله یا کلام مربوط است و به کلماتی که در جوار یک کلمه قرار گرفته‌اند کلمات هم نشین آن کلمه گفته می‌شود.

توجه به واحدهای هم نشین یک موضوع، معنای آن را برای مخاطب بهتر تبیین می‌کند به ویژه در مواردی که کلمه، بیش از یک معنا داشته باشد و یا معنای آن نامشخص و مبهم باشد (صفوی، ۴۱؛ بارت، ۶۳).

۲. «الاتقطاع من امتلاء الخوف».

پس از بررسی واژه‌های مربوط به ترس در می‌یابیم که مفهوم ترس یک تداخل معنایی دارد که در برخی موارد نظیر خشیت و خوف از خداوند در مرتبه انسان کامل و اولیاءالله حضور می‌یابد اما این خشیت انبیاء با خوف مؤمنان عادی متفاوت است و موقعیت و شرایط بیرونی انسانها، معنای آن را متفاوت می‌کند. خوف مؤمنان نیز بر حسب درجاتشان متفاوت است ولی در طول خشیت و یا ترس از خداست. خوف و خشیت انبیای الهی که مظهر کامل صفات پروردگاری هستند از نوع مترادف کامل می‌تواند باشد اما این دو صفت در مراتب مختلف انسانی از گونه مترادف جزئی یا شبه مترادف است.

گاهی ترس در مرحله رعب و جبن است که از صفات نکوهیده بشری است و در مرتبه انسانهای پایین رخ می‌دهد و از حوزه خشیت و تقوی که به انسان عظمت و اقتدار می‌بخشد و او را در برابر حوادث، نترس و شکیب می‌کند، کاملاً متفاوت است. بنابراین ترس مثبت در واژه‌های خشیت، تقوی، خوف، رهبه، یک تداخل معنایی دارد که ذو مراتب و مشکک است و ترس منفی در واژه‌های رعب، رهبه، خوف و فرع سامانه دیگری از مفهوم ترس است که با ترس قبلی متفاوت است. همچنین اثرات این دو نوع ترس در حوزه افرادش و نظام شخصیتی شان نیز کاملاً از هم جداست. واژه‌های مربوط به ترس گاهی مقابل هم هستند، زمانی این واژه‌ها عموم و خصوص مطلق و زمانی عموم و خصوص من و جهند و اطلاق مترادف بر این واژگان صحیح نیست؛ بلکه هر واژه در هر آیه‌ای بسته به بافت و سیاق درونی و بیرونی آیه، معنای متفاوت خواهد داشت.

علاوه بر آن، هم‌نشین شدن واژه‌های مذکور با واژه‌های مرتبط در آیه و یا آیات قبل و بعد به تکثیر و تولید معانی مرتبط می‌انجامد که گسترش معانی واژه‌ها و روابط مختلف اشتراک و اختلاف معنایی آنها را به دنبال دارد. همین، اعجاز لفظی قرآن و بهره‌وری آن از صنایع لفظی و پدیده‌های زبانی را روشن می‌سازد و به وجود شبکه‌های

معنایی واژگان قرآنی اشاره دارد که یک نظام جزئی مندرج در یک دستگاه کلی است که به واسطه ی لایه‌های ارتباطی به هم وابسته و متعدد، یک کل پیچیده را سازمان و تکامل بخشیده است (ایزوتسو، ۲۷).

واژه‌های مربوط به برگزیدن

آثر - فضل - اختار - اصطفی

ایثار: آثر ایثاراً به معنای تقدیم چیزی یا شخصی است (المنجد، ۱۵۷). ﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾ (یوسف/۹۱) این تقدیم از نوع تقدیم اعلی بر أدنی و یا تقدیم أدنی بر اعلی و یا تقدیم مستحق بر غیر مستحق است.

تفضیل: از فضل به معنای زیادت، مشتق است (ابن فارس، ۵۰۸) که در این صورت أدنی بر اعلی تفضیل و برتری نمی‌یابد نظیر: ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (النساء/۹۵).

اختیار: خیر در اصل به معنای میل و گرایش است^۱ (ابن فارس، ۲۳۲/۲). راغب آن را طلب خیر و انجام آن می‌داند (۱۶۳). رابطه بین اختیار و خیر، طلب خیر است (المنجد، ۱۵۹).

اصطفاء: بر هر نوع خلوص از آلودگی دلالت می‌کند^۲ (ابن فارس، ۲۹۲/۳).

تداخل معنایی واژگان مذکور بدین قرار است که ایثار برگزیدنی از نوع تقدیم اعلی بر أدنی است و یا بر عکس؛ در حالی که تفضیل، لفظی خاص است که در مورد زیادت در خیر به کار می‌رود و فقط بر اعلی اطلاق می‌شود اما اختیار، برگزیدن چیزی به خاطر خیر در وجود آن است و اصطفاء، برگزیدن به جهت خلوص است به همین دلیل ایثار غیر از تفضیل است و هر دو با اختیار و اصطفاء مخالف است.

۱. «الخاء و الیاء و الراء» أصله العطف و الميل (بارت، ۶۳).

۲. «فهو من جذر يدل علی الخلوص من كل شوب».

واژه‌های مربوط به پاداش و مزد

اجر - ثواب - جزاء

اجر: این واژه دو اصل لغوی دارد. دستمزد و ترمیم استخوان شکسته. در جمع این دو معنا گفته‌اند که دستمزد گویی چیزی است که رنج عمل را ترمیم و جبران می‌کند^۱ (ابن فارس، ۶۲/۱). اجر به ثواب عمل دنیوی و اخروی برمی‌گردد (راغب اصفهانی، ۶). بنابراین اجر در مقابل عمل دنیوی (طلاق/۶) یا اخروی است (آل عمران/۱۳۶) که تمام گشته و فقط به نفع اختصاص دارد.

ثواب: اصل ثواب به معنای رجوع و بازگشت است و ثواب در اعمال، جزای عملی است که به انسان برمی‌گردد خیر باشد یا شر ولی بیشترین کاربردش به خیر مربوط است (آل عمران/۱۹۵) (ابن فارس، ۳۹۳/۱؛ راغب، ۸۰). از تفاوت‌های میان اجر و ثواب، آن است که اجر با عمل برابری می‌کند اما ثواب مازاد بر آن است. در آیه: ﴿لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و اثنیهم فتحاً قریباً و مغنم کثیرة یأخذونها﴾ (فتح/۱۹-۱۸) رضایت الهی و آرامش دادن پروردگار اجر و مزد بیعت افراد است. فتح و پیروزی و غنیمت جنگی ثواب است که زیادت بر دستمزد است. فرق دوم این که قرآن اجر را هم از جانب خدا (بقره/۶۲) و هم بین مردم (طلاق/۶) قرار داده است در حالی که ثواب دادن فقط به خدا اختصاص دارد (المنجد، ۱۶۲-۱۶۳).

جزاء: قرار گرفتن چیزی در جای دیگری و به معنای مکافات و مجازات است^۲ (ابن فارس، ۴۵۵/۱) جزاء از جهت مقابله و برابری است در مقابل عمل خیر، جزای خیر (عنکبوت/۷) و در مقابل عمل شر، جزای شر است (فصلت/۲۷) (راغب اصفهانی، ۹۱). بنابراین جزاء و ثواب از طرفی اشتراک معنایی دارند که هر دو در مورد خیر و شر

۱. «الهمزة والجیم والراء» أصلان، یمکن الجمع بینهما بالمعنی، فالاول الکراء علی العمل و الثانی جبر العزم الکسیر و المعنی الجامع بینهما أن أجره العامل کأنها شی یجبر به حاله فیما لهقه من کد فیما عمله».

۲. «الجیم و الزاء و الیاء» قیام الشی مقام غیره و مکافأته ایاه».

به کار می‌روند و از طرف دیگر اختلاف معنایی ثواب به اعتبار رجوعش به مستحق است در حالی که جزاء به اعتبار قرار گرفتن در جای دیگر است پس جزاء با ثواب تفاوت دارد و جانشین او نمی‌شود (المنجد، ۱۴۶).

از بررسی واژه‌های مذکور در این نوشتار و واژه‌های بررسی شده در کتب برخی از قرآن پژوهان نظیر: سید خضر و المنجد و بنت الشاطی این نتیجه حاصل می‌گردد که بهتر است به جای واژگان مترادف از تعبیر «تداخل معنایی» در آن واژگان نام برد. از این رو ترادف کامل جای خود را به ترادف جزئی یا شبه ترادف می‌دهد هر چند در برخی از موارد ترادف کامل وجود دارد نظیر خوف و خشیت انبیاء. انبیاء در مرحله بالایی ترس از خدا هستند که اقتضای ارتباط نزدیک و انس با او را دارند و در برابر حوادث دنیوی نترس و شکیبیا هستند و تقوای آنان خلوص در عبادت است. مؤمنان بر حسب درجه شان، مراتبی از آن ترس را دارند؛ از این رو خوف و خشیت مؤمنان از نوع ترادف جزئی یا شبه ترادف است و تداخل معنایی در این حیطة بیشترین کاربرد را دارد.

مفاهیم قرآنی در لایه‌ها و شبکه‌های مختلف معنایی مطرح و بررسی می‌شوند از جمله شبکه معنایی واژگان اخلاقی، کلامی، فلسفی و عرفانی تداخل معنایی در واژگان مترادف نیز خود یک شبکه معنایی است که یک مجموعه سازمان دار با در هم پیوستگی بسیار از آن حاصل می‌آید. واژه‌های کلیدی قرآن نظیر: خشیه و تقوا به همراه واژه‌های مرتبط، یک میدان معناشناسی را به وجود می‌آورد که هر واژه با توجه به موارد لغوی، بلاغی، سیاقی، میدانهای معناشناسی مختلفی پیدا می‌کند و از روابط متداول واژه‌ها و برخوردهای آنها با هم اشتراک و اختلاف معنایی هر واژه روشن می‌گردد نظیر: اشتراک و اختلاف معنایی جزا و ثواب و واژگان برگزیدن. در نتیجه واژگان، دارای روابط و معانی مختلف می‌شوند و به گونه ای شکل می‌یابند که یک مفهوم کلی وجود دارد و آن مفهوم کلی با مصادیق متعدد خویش رابطه اشتراک و افتراق برقرار می‌کند و آن مفهوم کلی در هر مورد بسته به ماهیت و بافت مصداق، با مصداق دیگر

که در جوار آن قرار دارد، فرق کلی دارد نظیر واژه‌های مربوط به ترس که هسته معنایی آن همان اضطرابی است که در درون انسانهای خائف ایجاد شده، لکن این ترس به عناصری مختلف وابسته است نظیر معنای لغوی و سیاقی که در آن قرار دارد از این رو واژه‌های رهبه، خوف، خشیت، رعب و فزع با توجه به بافت موقعیتی و سیاق آیه و مراتب باطنی انسانها معنایی ویژه در هر مصداق را دارد.

شبکه‌های معنایی واژگان قرآنی، معارف نهفته در آیات را آشکار نموده و اندیشه نظام دار بودن آن معارف را تقویت و انسجام و پیوستگی مفاهیم را ترسیم می کند.

نتایج

۱. ترادف یک پدیده مشترک میان زبانهای مختلف است که از دیرباز در زبان عربی موافقان و مخالفانی داشته است و سبب اختلاف، نبودن تعریف جامع و مانع از ترادف بوده است.
۲. غالباً الفاظ در زبان، برای یک معنا وضع شده‌اند و تحولات معنایی واژه‌ها برحسب تحولات تاریخی و یا تغییرهای دلالی است.
۳. پالمر زبان شناس معروف، ترادف را هم معنایی خوانده و این هم معنایی را در میان واژه‌ها صحیح نمی‌داند زیرا دو لفظ هم معنا باید بتوانند در تمامی جایگاهها به جای یکدیگر بنشینند و از نظر او چنین دو واژه ای اصلاً وجود خارجی ندارند.
۴. حضور واژگان مترادف در اشعار جاهلی، ترادف را یکی از واقعیات و حقایق مسلم زبان عربی کرد و طرفدارانش این پدیده را از غنا و گستردگی و قدرت بر تصرف در زبان عربی دانستند. از این رو، برخی مفهوم آن را گسترش داده و دسته‌ای دیگر برای آن قیودی قرار دادند.
۵. افراط و زیاده‌روی معتقدان به ترادف به پیدایش نظریه مخالفت با ترادف منجر شد که آن را با عقل و قیاس منطقی مخالف دانسته و مفهوم خاص هر لفظ را از دیگری مترادف دیدند.

۶. غالب معاصران، به ترادف جزئی یا شبه ترادف معتقدند و ترادف کامل را با شرایط سخت می‌پذیرند.
۷. از عوامل مهم فهم معنای واژگان در قرآن عامل بافت و سیاق آیه است که موجب تکثر معنایی می‌گردد. سیاق درونی و بیرونی آیه در معنای واژگان مترادف دخالت دارد و آنها را از ترادف خارج نموده و تداخل معنایی را ترسیم می‌کند.
۸. برخی از قرآن پژوهان نظیر: سید خضر، المنجد و بنت الشاطی پس از بررسی واژگان مترادف در قرآن با در نظر گرفتن سیاق آیات، مفهوم خاص هر واژه را روشن و ترادف کامل را رد کرده‌اند.
۹. واژگان مترادف به ترس در تحلیل معنایی حاوی ترس مثبت و ارزشی و ترس منفی و یا ترس دو وجهی گاهی مثبت و گاهی منفی مربوط است. خشیت و تقوا از نوع ترس مثبت است که بر حسب باطن انسانها مراتب مختلف دارند. این دو واژه به همراه خوف که واژه ای دو وجهی است در مرتبه انبیاء می‌تواند در جای یکدیگر به کار رود زیرا انبیاء مظهر تجلی اسماء الهی و نمونه انسان کامل هستند. بنابراین واژه‌های مذکور گرچه از نظر مفهومی متغایرنند ولی در مصداق انبیاء به وحدت رسیده‌اند و عین یکدیگر شدند.
۱۰. واژه‌های مربوط به ترس رابطه تقابل، عموم و خصوص مطلق و عموم و خصوص من وجه دارد و اطلاق ترادف بر این واژه‌ها صحیح نیست زیرا معانی آنها با بافت و سیاق آیه متفاوت خواهد شد.
۱۱. از بررسی واژه‌های مذکور در مقاله و واژگان دیگر در کتب قرآنی این نتیجه حاصل می‌شود که بهتر است به جای واژگان مترادف از تداخل معنایی نام برد.
۱۲. از دستاوردهای تداخل معنایی پیدایش شبکه‌های معنایی است که انسجام و پیوستگی معارف قرآن را ترسیم می‌کند در این شبکه یک مفهوم کلی یا یک هسته

وجود دارد که آن مفهوم کلی در مصادیق خویش وجود داشته و بسته به ماهیت و بافت مصداق، با مصداق دیگر که در جوار آن قرار دارد، فرق کلی دارد. در شبکه معنایی، ترس یک اضطرابی است که در انسانهای خائف ایجاد شده ولی این ترس به عناصری مختلف که در واژه‌های مربوط به آن است، وابسته است نظیر: رهبه، وجل، فزع، خوف، رعب، خشیت، تقوا و... و معانی آنها با توجه به سیاق آیات و بافت موقعیتی و مراتب انسانها متفاوت است.

منابع

- ابن انباری، محمد بن قاسم؛ *الاضداد*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۹۸۷م.
- ابن جنی، عثمان بن جنی؛ *الخصائص*، تحقیق محمد علی النجار، قاهره، ۱۹۵۶م.
- ابن فارس، احمد بن فارس؛ *معجم مقاییس اللغة*، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- _____؛ *الصاحبی فی فقه اللغة*، تحقیق سید احمد صقر، قاهره، ۱۹۷۷م.
- ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- انیس، ابراهیم؛ *فی اللهجات العربیه*، چاپ سوم، الانجلو، مصر، ۱۹۶۵م.
- ایزوتسو، توشیهیکو؛ *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، نشر قلم، ۱۳۷۳.
- بارت، رولان؛ *عناصر نشانه‌شناسی*، ترجمه مجید محمد، انتشارات بین‌المللی هدی، تهران، ۱۳۷۰.
- بانو امین؛ *مخزن العرفان*، نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱.
- بروسوی، اسماعیل؛ *روح البیان*، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- بنت الشاطی، عایشه؛ *اعجاز بیانی قرآن*، ترجمه حسین صابری، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.
- پالمر، فرانک؛ *نگاهی تازه به معناشناسی*، ترجمه کوروش صفوی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۷.

- ثعالبی، عبدالملک بن محمد؛ *فقه اللغة و سر العربیه*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ هـ. ق.
- خضر؛ *من الاعجاز اللغوی للقرآن الکریم*، درسه فی ظاهره الترادف اللفظی، دارالوفاء، قاهره، ۲۰۰۱ م.
- *دیوان الحطیئه*، دار صادر، بیروت، ۱۹۸۱ م.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *معجم مفردات الفاظ قرآن*، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۲ هـ. ق.
- زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله؛ *البرهان فی علوم القرآن*، چاپ دوم، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۷۲ م.
- سیبویه، عمر بن عثمان؛ *الکتاب*، نشر ادب الحوزه، بیروت، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ *المزهر فی علوم اللغة و انواعها*، فیروزآبادی، قم، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- صفوی، کوروش؛ *درآمدی بر معناشناسی*، چاپ اول، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.
- طباطبایی، محمدحسین؛ *المیزان فی التفسیر القرآن*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۳ هـ. ق.
- طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان*، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۹ هـ. ق.
- طوسی، محمد بن حسن؛ *التبیان*، چاپ اول، الإعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- طیب، عبدالحسین؛ *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ سوم، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۶۶.
- عبدالتواب، رمضان؛ *مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی*، ترجمه حمید رضا شیخی، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷.
- عسگری، ابوهلال؛ *الفروق فی اللغة*، چاپ اول، دار الافاق، بیروت، ۱۹۷۳ م.
- عمر، احمد مختار؛ *معناشناسی*، چاپ اول، ترجمه حسین سیدی، دانشگاه مشهد، ۱۳۸۵.
- محاسب، محی الدین؛ *علم الدلاله عند العرب*، چاپ اول، دارالکتاب الجدید، ۲۰۰۸.
- مظفر، محمدرضا؛ *اصول الفقه*، مکتب الإعلام الاسلامی، قم، ۱۳۷۳.

- مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، دارالکتاب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۶.
- المنجد، محمد نورالدین؛ الترادف فی القرآن، چاپ اول، دارالفکر، دمشق، ۱۹۹۷م.
- میبدی، رشیدالدین؛ کشف الاسرار و عدة الابرار، چاپ پنجم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.